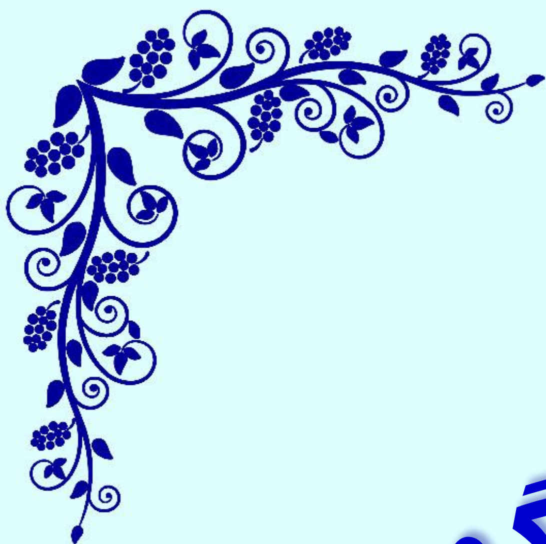
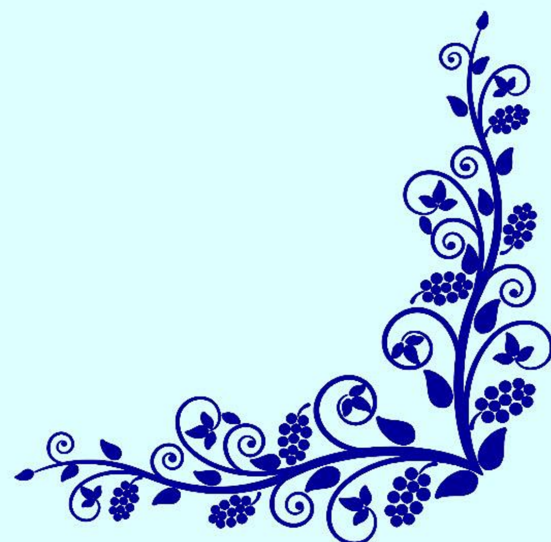


گفت و گو

(اوستا رجبعلی دین یاد می‌گیرد)

چاپخانه‌ی پیمان



نام دفتر : گفت و گو (اوستا رجبعلی دین یاد می‌گیرد)

چاپها : یکم : تهران (چاپخانه‌ی پیمان) شهریور ۱۳۲۴ ؛ سوم : ۱۳۳۹

پراکنش اینترنتی : یکم : شهریور ۱۳۹۱ ؛ دوم : خرداد ۱۳۹۸ ؛ سوم : اردی‌بهشت ۱۴۰۳

جای پراکنش : کانال تلگرام

این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : دروغهایی که ملایان درباره‌ی دین و کسروی به مردم می‌گویند و آنها را گمراه می‌کنند.

شمار صفحه‌ها : ۱۴

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ در اصل این دفتر بجای واژه‌ی «اوستا» ، «استا» نوشته شده ، لیکن ما این را به تلفظ امروزی نزدیکتر یافته بدینسان بازنوشتیم.

۲ـ پیکره را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ، ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این دفتر بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزید.



بنام پاکْ‌آفرنده‌ی جهان

بنّایی در خانه‌ی تاجری کار می‌کند (اتاق سفید می‌کند) با تاجر و پسرش صحبتشان درگرفته. ما بنّا را اوستا رجبعلی و تاجر را حاجی مهدی و پسر او را علی‌آقا نام گزارده‌ایم و صحبتهای آنها را در اینجا می‌نویسیم.

اوستا رجبعلی : می‌گویند کسی پیدا شده مذهب تازه آورده. اسمش کسروی است. می‌خواهد اسلام را بردارد.

حاجی مهدی : چنین کسی هست. من هم از دور می‌شنوم. چندی پیش هم ترورش کردند نمرد.

اوستا رجبعلی : می‌گویند بهیچ چیز قایل نیست. دشمن امامان ماست. می‌گوید : روضه‌خوانی نکنید ، زیارت نروید.

حاجی مهدی : من هم شنیده‌ام. درست نمی‌دانم.

علی‌آقا : اگر آقاجان اجازه دهد من از مطالب او اطلاع دارم برایتان صحبت کنم.

❑ حاجی مهدی با تعجب بروی پسر خود نگاه کرده می‌گوید بگو!
اوستا رجبعلی هم گوشهای خود را تیز کرده می‌خواهد بشنود.

علی‌آقا : آن شخص که اسمش کسروی است نمی‌خواهد اسلام را بردارد. بلکه خود او طرفدار اسلام است. اما اینکه می‌گوید بزیارت نروید جهت دارد.

اوستا رجبعلی : چه جهت دارد؟.

علی‌آقا : او می‌گوید جز خدا بکسی نباید سجده کرد ، پرستش نباید کرد. باین جهت است می‌گوید بزیارت نروید ، با امامهای شما دشمن نیست.

اوستا رجبعلی : مگر وقتی که ما بزیارت می‌رویم به امامها پرستش می‌کنیم؟. ما که پرستش نمی‌کنیم.

علی‌آقا : من کربلا و نجف و مشهد را ندیده‌ام. در قم که با آقاجان رفته بودم دیدم می‌آیند جلو در می‌ایستند و گردنهای خود کج می‌کنند ، صندوق را می‌بوسند ، دور آن می‌چرخند ، حاجتهای خود را از آن می‌خواهند. این کارها پرستش است دیگر. ما که بخدا پرستش می‌کنیم مگر چه کار می‌کنیم؟.. غیر از آنست که در مقابلش ایستاده تواضع می‌کنیم؟. حاجتهای خود را می‌خواهیم؟.. امام یا پیغمبر در جای خود ، همه‌شان احترام دارند. ولی شما همانکه پرستش کردید مشرک خواهید بود ، بت‌پرست خواهید بود. حضرت عیسا پیغمبر بوده. با اینحال چون مسیحیها باو پرستش می‌کنند قرآن آنها را بت‌پرست خوانده است.

اصلاً شما چرا حاجت خود را از خدا نمی‌خواهید؟!. چرا خدای زنده را گذاشته از امامان مرده حاجت می‌طلبید؟!.

اوستا رجبعلی : هر پادشاهی برای خود وزیر دست راست دارد ، وزیر دست چپ دارد ، خدا برای خود وزیر ندارد؟!. من الان بخواهم بروم پیش پادشاه مرا راه می‌دهند؟!. باید بروم پیش وزیر ، وکیل ، او را واسطه قرار دهم.

علی‌آقا : این خودش غلطست که شما خدا را پادشاه حساب کنید. پادشاهها که در زمان قدیم برای خود وزیر انتخاب می‌کردند ، چون بشر بودند ، عاجز بودند ، نمی‌توانستند یکنفری کارها را راه اندازند. برای خود کمک انتخاب می‌کردند. خدا که بشر نیست ، عاجز نیست تا بکمک محتاج باشد. خدا مثل پادشاهها اندرونی و بیرونی ندارد ، حاجب و دربان ندارد ، احتیاج بواسطه نیست شما هر مطلبی داشتید بخود خدا توانید گفت.

☐ حاجی مهدی با تعجب بروی پسر خود نگاه کرده می‌پرسد :

... : تو اینها را از کجا یاد گرفته‌ای؟..

علی‌آقا : از مدرسه‌ی ما چند نفر بخانه‌ی آقای کسروی می‌روند ، کتابهای او را دارند من از آنها گرفته بعضی‌هاش را خوانده‌ام ، ولی چون از شما اجازه نداشتم بمجالس آنها نرفته‌ام.

حاجی مهدی : این حرفها که راست است اگر همه‌ی حرفهای او اینطور باشد چه ایرادی باو هست؟..

علی‌آقا : همه‌ی حرفهایش اینطور است ، همه از روی دلیل است.

اوستا رجبعلی : آخر ما اگر بزیارت نرویم گناههای ما چه جور بخشیده می‌شود؟..

علی‌آقا : اوستا ، آنها جواب این را هم داده‌اند ، آنها می‌گویند آدم باید تا تواند گناه نکند. دین برای آنست که آدم پرهیزکار باشد ، پاکدامن باشد ، گناه نکند. و اگر در یک جا پایش لغزید و گناهی کرد باید پشیمان شود و توبه نماید و جبران کند. مثلاً شما باید سعی کنید که هیچ وقت با مردم دعوا نکنید و هرگاه در یک جا خودداری نتوانستی دعوا کردی و بکسی مشت یا سیلی زدی باید پشیمان شوی و از آن شخص حلّیت بخواهی و در عوض آن مشت یا سیلی مهربانیها باو نمایی.

آن عقیده که شما درباره‌ی زیارت یا روضه‌خوانی دارید نتیجه‌اش آن است که هر کسی خود را در گناه کردن آزاد بداند ، هرچه دلش خواست بکند ، و آن وقت به کربلا رفته یا مجلس روضه برپا گردانیده خود را از گناه پاک سازد.

این عقیده بسیار بد است. یک علت فساد اخلاق در ایران همین عقیده است. من هر وقت بیکار هستم در بازار بحجره‌ی آقاجان می‌روم ، از وضع اهل بازار بی‌اطلاع نیستم ، من می‌بینم نود درصد تجار و اصناف علاقه به دین دارند ، تقدس نشان می‌دهند. ولی در همانحال از گرانفروشی ، یا انبارداری [=احتکار] ، یا فریب دادن بمشتری ، یا تقلب در معامله خودداری نمی‌کنند. آیا علت این چیست؟..

علت این آنست که آنها اطمینان دارند که هر گناهی که می‌کنند ، همانکه پولهایی جمع کردند و به کربلا رفتند و یا مجلس روضه‌خوانی برپا ساختند همه‌ی گناههاشان بخشیده خواهد شد. اطمینان دارند که در آن دنیا بازخواستی از اینها نخواهد بود و بثواب زیارت و روضه‌خوانی یکسره به بهشت خواهند رفت.

در این چند سال که جنگ بود همه دیدند که این دینداران چه رفتاری کردند. هر روز بهانه‌ی تازه‌ای جسته نرخها را بالا بردند ، کالاها را به انبار زدند ، زندگانی را بمردم سخت گردانیدند ، در سال ۱۳۲۲ که گرانی و کمیابی بود صدها بلکه هزارها خانواده‌ها را از گرسنگی نابود ساختند. این کارها را کردند و پروایی ننمودند و از همان راهها پول گرد آورده به کربلا رفتند.

همه‌ی اینها نتیجه‌ی آن عقیده‌ی غلط بود. آقای کسروی می‌گوید آدم نباید گناه کند ، اگر کرد سزای آن را خواهد دید. با زیارت رفتن و گریه کردن چاره نخواهد بود. می‌گوید : اصناف و تجار حق ندارند گرانفروشی کنند ، حق ندارند انبارداری کنند ، گرانفروشی و انبارداری گناههای بزرگیست که آمرزش ندارد. می‌گوید : اگر کسی از کسب خود پول جمع کرد بجای رفتن به کربلا ، به فقرا ، بهمسایگان ، بخویشان دستگیری کند ، کربلا رفتن چه سودی دارد؟!..

یکی هم کارهای خداوند از روی حکمت است. کار خارج از حکمت بخدا نسبت نباید داد. شما اگر دست بینوایی را بگیرید و باو نان دهید یا رخت پوشانید ، این کار شما نتیجه دارد. یک نفر مخلوق خدا را از گرسنگی یا از لختی نجات داده‌اید. خدا هم بشما اجر خواهد داد. اما اگر بروید و بدور قبر فلان مرده بگردید آن کار چه فایده دارد که خدا اجر دهد؟!. اجر دادن به یک کار بیهوده خارج از حکمت نیست؟!..

شما یک امامزاده داوود درست کرده‌اید ، هر ساله مردها و زنها می‌ریزند بآنجا ، عقیده دارند که خدا بایشان ثواب خواهد داد ، ما می‌پرسیم آن دستگاه چیست؟.. چه فایده از آن حاصل می‌شود؟.. شما که می‌روید آنجا چه نتیجه می‌بینید؟.. یک کار لغو و بیهوده که می‌کنید توقع دارید خدا بآن ثواب دهد؟ آیا این توهین بخدا نیست؟!



امامزاده داوود

روضه‌خوانی نیز همین حال را دارد. نشستن و به یک قضیه‌ای که هزار سال پیش شده و گذشته ، گریه کردن چه فایده دارد؟!. ، چه نتیجه از آن حاصل می‌شود؟!. ، چطور معقول است که خدا بآن اجر دهد؟!.

ما در تاریخ می‌خوانیم اسکندر مقدونی وقتی که به ایران آمد و اینجا را گرفت در همدان یکی از دوستان او که نامش «هفستیون» بود مرد. اسکندر دستور داد که چهار ماه برای او ماتم گیرند ، هر روز صد گوسفند قربانی کنند. دستور داد دمهای اسبها را بریدند ، دیوارهای شهر را خراب کردند. بخاطر یک مرده اینهمه کارها را کرد.

این رفتار را به اسکندر ایراد گرفته او را یک مرد هوسباز کم‌عقل شناخته‌اند ، بعد از هزارها سال هر وقت که اسم اسکندر بمیان می‌آید این رفتار زشت او را یاد می‌کنند.

شما رفتار بدتر از آن بخدا نسبت می‌دهید. شما می‌گویید چون امام‌حسین کشته شده خدا دستور داده که هزارها سال باو ماتم گیرند ، سوگواری کنند ، به سینه‌های خود کوبند ، زندگانی خود را رها کرده دنبال این کارها افتند ، ببینید آیا این رفتار شایسته‌ی خداست؟!.

بزرگی امام‌حسین در جای خود ، به یزید بیعت نکرد و با غیرت و شجاعت کشته شد ، اما از گریه کردن چه فایده حاصل می‌شود؟!.

آنگاه شما می‌گویید امام‌حسین خودش شهادت را قبول کرده بود ، خودش می‌خواست کشته شود. در جایی که خودش می‌خواست دیگر چرا گریه می‌کنید؟!. ما نمی‌دانیم بکدام حرف شما گوش دهیم.

□ اوستا رجبعلی این حرفها را می‌شنود بسیار تعجب می‌کند و رنگش گاه سرخ و گاه سفید می‌شود ، و چون حرف باینجا می‌رسد ماله را از دیوار برداشته و روی خود را به علی‌آقا گردانیده با لحن تند می‌گوید :

... : خوب آقاجان مگر حکایت زیارت و روضه‌خوانی در قرآن نیست؟.. خود خدا امر نکرده؟.. من کوره‌سوادی دارم ، قرآن می‌خوانم ، اما معنایش نمی‌فهمم.

□ حاجی مهدی لبخند می‌زند.

علی‌آقا : باید جواب این را آقاجان بدهد. ایشان عربی می‌دانند ، معنی قرآن را می‌فهمند.

حاجی مهدی : مسئله‌ی زیارت و روضه‌خوانی در قرآن نیست. در کتابهای علماست.

اوستا رجبعلی : پس علمای ما می‌گویند ما هرچه می‌گوییم از قرآن می‌گوییم پس آنها ما را دست انداخته‌اند؟.

علی‌آقا : مسئله‌ی زیارت و روضه‌خوانی نه تنها در قرآن نیست ، در قرآن ضد آن هست :

در قرآن خدا فرموده : «وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» هر کس باندازه‌ی سنگینی یک ذره کار بد کند سزای آن را خواهد دید. ملاهای شما در برابر آن می‌گویند : یک کسی اگر هزار گناه کرده چون به امام‌حسین گریه کند یا بزیارت قبر او رود همه‌ی آن گناهها بخشیده خواهد شد و سزای آن را نخواهد دید. می‌گویند : کسی که بزیارت برود گناهان او بخشیده می‌شود اگرچه باندازه‌ی ریگهای بیابان باشد.

این درست ضد دستور قرآنست. این در واقع احکام قرآن و شریعت پیغمبر را فسخ کردنست.

ملاحظه کنید پیغمبر احکامی آورده ، باین‌معنی کارهای نیکی را نشان داده که مردم بکنند ، کارهای بدی را معین کرده که اجتناب کنند. برای کارهای نیک ، ثواب وعده داده ، برای کارهای بد ، مکافات معین کرده. اینها همه‌ی آنها را کنار گزارده‌اند ، همه‌ی آن احکام را لغو گردانیده‌اند. بکارهای نیک ـ از قبیل دستگیری به بینوایان ، کوشش بآبادی مملکت ، علاقه‌مندی بآسایش مردم و امثال اینها ـ اهمیتی نمی‌گذارند. در برابر کارهای بد هم زیارت رفتن و روضه خواندن را درست کرده‌اند که آدم بکند و خود را از گناه پاک گرداند.

بهتر است برای شما مثلی بزنم. ما امروز در مملکت خود برای اشرار قانونهایی گزارده مجازاتهایی معین کرده‌ایم. هر کس دزدی کند سزایش فلانست ، هر کس آدم بکشد مجازاتش فلانست ، هر کس کلاه مردم را بردارد کیفرش فلانست ، این قانونها را گزارده‌ایم و از ترس آنهاست که تا حدی از اشرار جلوگیری می‌شود.

حال اگر مجلس شورا بیاید و مثلاً یک چنین قانون گزارد : «چون مرحوم بهبهانی و ثقةالاسلام و شیخ سلیم و غیر ایشان در راه مشروطه کشته شده‌اند ، هر کسی که برای آنها مجلس سوگواری برپا گرداند از مجازاتهای قانونی معاف خواهد بود» ، خوب ملاحظه کنید که نتیجه‌ی آن قانون چه خواهد بود؟..

آیا نه آنست که اشرار جری شده به هر کار زشتی خواهند برخاست ـ مال مردم خواهند خورد ، دزدی خواهند کرد ، آدم خواهند کشت ـ آنگاه یک مجلس سوگواری برای شهدای مشروطه برپا گردانیده خود را از مجازات رها خواهند گردانید؟!.. آیا شما گمان دیگری می‌برید؟!.. آیا نه آنست که همین یک قانون همه‌ی قانونهای دیگر را لغو خواهد گردانید؟!.

☐ حاجی مهدی رو به پسر خود گردانیده می‌گوید :

... : این حرفها بسیار راست است. ولی اوستا را بیش از این خسته نباید کرد. حالا غروب نزدیک است پا شویم برویم. شما از آن کتابها بیاورید من هم بخوانم.

☐ این را گفته با اوستا خداحافظی کرده با پسر خود می‌رود. اوستا نیز ماله و تیشه را جمع کرده کار را تعطیل می‌کند.



☐ فردا عصری باز حاجی مهدی از بازار و پسرش از مدرسه بخانه آمده‌اند با اوستا رجبعلی گفتگو می‌شود.

اوستا رجبعلی : حاجی‌آقا دیشب نخوابیده‌ام. حرفهای دیروزی آقازاده‌ی شما نگذاشته من خوابم ببرد.

حاجی مهدی : آن حرفها همه‌اش راست بود. جهت نداشت که نگذارد شما بخوابید.

اوستا رجبعلی : آن حرفها راست بود. ولی ما که سواد نداریم کوریم. نمی‌دانیم تکلیفمان چیست؟!.

علی‌آقا : اوستا خدا بشما عقل داده. هر مطلبی را که می‌شنوید باید به عقل خود بسپارید و بفهمید. سواد نداشتن معنایش آن نیست که آدم هیچی نفهمد.

اوستا رجبعلی : ای آقا ما عقلمان کجاست؟!..

☐ علی پاسخ نمی‌دهد و چند دقیقه بخاموشی می‌گذرد. سپس یکدفعه می‌پرسد :

... : اوستا شما بخدا عقیده دارید؟!..

اوستا رجبعلی : این چه سئوالیست می‌کنید؟!.. مگر آدم می‌تواند بخدا عقیده نداشته باشد؟!..

علی‌آقا : شما خدا را دیده‌اید؟!..

اوستا رجبعلی : این چه فرمایشیست؟!.. مگر می‌شود خدا را دید؟!..

علی‌آقا : پسْ از چه راه او را شناخته‌اید؟!..

اوستا رجبعلی : با عقلم شناخته‌ام. پس این عالم را که خلق کرده؟!.

علی‌آقا : پس شما می‌گفتید عقل ندارید؟!..

اوستا رجبعلی : پس استنطاق برای این بود؟.

علی‌آقا : البته. می‌خواستم خودت اقرار کنی که عقل داری. شما با همان عقل که خدا را شناخته‌اید نیک و بد هر چیز را می‌توانی شناخت. راست و دروغ را می‌توانی دریافت. مطالبی که من دیروز گفتم همه را به عقلت بسپار تا بدانی راست است یا دروغ.

اوستا رجبعلی : یک سئوال هم دارم. شما دیروز از قرآن صحبت می‌کردید. از آیه‌های آن دلیل می‌آوردید. این اسماعیل شاگرد من آن آقای کسروی را دیده است. می‌گوید روزی که او را در خیابان حشمت‌الدوله زدند من در آنجا بودم. با چاقو زده بودند از سر و صورتش خون می‌ریخت. ما که نمی‌شناختیم. آنها که زده بودند فریاد می‌کردند : مردم اینها اسلام را از میان برمی‌دارند ، اینها قرآن را می‌سوزانند. از جاهای دیگر شنیده‌ام که شما قرآن را می‌سوزانید.

علی‌آقا : البته شنیده‌اید وقتی که عثمان را که خلیفه‌ی سوم بود کشتند و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب خلیفه شد معاویه باو بیعت نکرد و ببهانه‌ی خون عثمان لشکر کشیده در صفین با امیرالمؤمنین جنگ کرد که نزدیک به سه ماه خونریزی می‌شد و چون در آخر دید مغلوب می‌شود و چاره‌ی دیگر ندارد قرآن را آلت استفاده قرار داد و آن را بالای نیزه‌ها زده اختلاف بمیان اصحاب امیرالمؤمنین انداخت.

ملاهای شما از معاویه درس گرفته‌اند. آقای کسروی بقرآن بیش از دیگران احترام می‌گذارد. شنیده‌ام در جوانی قرآن را در حفظ داشته. لیکن ملاها چون در مقابل حرفهای او درمانده‌اند برای تحریک مردم این تهمت را می‌زنند.

آقای کسروی اصرار دارد که کتابهای زیانمند که در ایران بسیار است و باعث بدبختی مردم شده ـ از قبیل کتابهای فال و جادو ، دیوانهای شعرا و رُمانهای بداخلاقی و امثال اینها ـ از میان برود و برای این کار ، جشن کتابسوزان قرار گذاشته که در هر سال یک روز جمع می‌شوند و هر کسی که از این کتابهای زیانمند در خانه‌اش دارد می‌آورد و آنها را بدرون بخاری انداخته می‌سوزانند.

من تاکنون بمجلس آنها نرفته‌ام و رسماً هم از جمعیت آنها نیستم ، ولی می‌دانم ترتیبشان

چیست ، آن روز که می‌شود همه جمع می‌شوند ، کتابهای سوزانیدنی را روی میز می‌چینند ، آقای کسروی بپا خاسته نطق می‌کند. خلاصه‌ی نطقش اینست که باید بکتابهای سودمند احترام گذاشت ، رواج آنها را بیشتر گردانید ، ولی کتابهای زیانمند را از میان برد.

تاکنون چند سال این کار را کرده‌اند و هر سال نطق آقای کسروی را بچاپ رسانیده‌اند ، من آنها را خوانده‌ام ، در همه جا دیده‌ام نام قرآن را می‌برد و می‌گوید : قرآن کتاب آسمانیست ، قرآن نزد ما محترم است.

یک سال یک نفر انجیل آورده بود آن را برداشته و کنار گذاشته و گفته بود این چون منسوب به یک پیغمبر است احترام دارد ، نباید باین قبیل کتابها بی‌احترامی کرد.

اینها چیزهاییست که چاپ شده است و همه خوانده‌اند ، من نسخه‌های آنها را خواهم آورد که تا آقاجان هم بخواند.

حاجی مهدی : این مسئله دور از عقل است ، کسی اگر بقرآن عقیده هم نداشته باشد این کار را نمی‌کند ، زیرا می‌داند که چند صدملیون مردم پیرو قرآنند ، مسلم است که تهمت می‌زنند.

اوستا رجبعلی : خدا ما را از شر این مردم نگاه دارد ، این مطلب را بطوری می‌گویند مثل اینکه با چشم خود دیده‌اند ... شاگرد من یک سئوال دیگر دارد آن را هم بپرسم : آیا امامها روز قیامت بما شفاعت نخواهند کرد؟..

علی‌آقا : شما مرا مجبور می‌کنید مفصل صحبت کنم.

اول بگویم قیامت بآن نحوی که بشما گفته‌اند قبول کردنی نیست. البته این راستست آدم که می‌میرد روح او باقیست ، در جهان دیگر مجازات و مکافات اعمال اینجهان را خواهد یافت ، امروز درسخوانده‌ها منکر روحند. آنها می‌گویند آدم که مُرد تمام شد و رفت ، هیچ چیزی از او باقی نمی‌ماند. همان آقای کسروی زحمت بسیار کشیده تا روح را ثابت کرده ما همه‌مان اعتقاد بآخرت داریم.

ولی قیامت بطوری که عقیده‌ی شماست درست نیست. شما عقیده دارید که خدا روز قیامت برای

رسیدگی بحساب مردم خواهد نشست. این معنایش آنست که خدا از اعمال مردم آگاه نیست ، تازه یک به یک بحسابها رسیدگی خواهد کرد.

عجب‌تر آنست که می‌گویید ترازوی بزرگی برای کشیدن اعمال مردم نصب خواهند کرد. من نمی‌دانم اعمال را چطور خواهند کشید؟!. مگر عمل را هم می‌شود کشید؟!. مثلاً شما اوستا که دو روز است اینجا کار می‌کنید آیا ما می‌توانیم کار دو روزه‌ی شما را با ترازو بسنجیم؟!.. کشیدن عمل در ترازو مثل آنست که ماست را با متر ذرع کنند.

بعقیده‌ی شما پل صراطی هست از مو باریکتر و از تیغ برنده‌تر و طولش هزارساله راه است ... ببینید این را می‌شود باور کرد؟!. این پل برای چیست؟!. مگر خدا با مردم آنقدر دشمن است که چنان پلی برایشان بسازد؟!. این تله است پل نیست.

کسی پنجاه سال در این دنیا عمر می‌کند برای دادن حساب آن ، چه صدمه‌ها خواهد کشید!. از روی پلی خواهد گذشت که هزارساله راه است. عجب نسبتهایی بخدا می‌دهید.

اوستا رجبعلی : آقا مگر صراط در قرآن نیست؟.. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

حاجی مهدی : صراط در زبان عربی بمعنی راه است ، اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ معنایش این است ما را براه راست هدایت کن ، حکایت پل صراط در قرآن نیست.

اوستا رجبعلی : عجب! پس این هم دروغ بوده!

علی‌آقا : آمدیم بر سر شفاعت که اسماعیل شما می‌پرسد. اول باید دانست که شفاعت در دستگاه عدالت نمی‌شود ، در دستگاه ظلم و جهل می‌شود. در زمان قدیم پادشاهان مستبد که بودند احکام آنها از روی جهل یا ظلم بود. به یک مرد بی‌گناهی تهمت می‌زدند و می‌آوردند و پادشاه بدون تحقیق حکم می‌کرد ببَرند سرش را ببُرند ، یا کسی یک گناه کوچک کرده بود پادشاه خشمش می‌گرفت و می‌گفت شکمش را پاره کنند. در برابر آنها شفاعت لازم بوده وزیرها بایستی بخاک افتند و بقبله‌ی عالم التماس کنند تا بدبختی را از کشته شدن نجات دهند.

ولی در دستگاه عدالت شفاعت معنی ندارد. مثلاً امروز در عدلیه گناهکاری را می‌آورند و تحقیق می‌کنند و حکم می‌دهند که اعدام شود ، آیا ممکنست کسی در آنجا شفاعت کند؟!. هیچ تاکنون شده است؟!. مثلاً درباره‌ی محمود قاتل ، اصغر بروجردی ، پزشک احمدی حکم دادند ، آیا کسی شفاعت کرد؟.. آیا ممکن بود بکند؟.

این است که می‌گویم : شفاعت در دستگاه ظلم و جهل می‌شود ، در دستگاه عدالت نمی‌شود. پس شما که به شفاعت عقیده دارید معنیش آن است که دستگاه خدا را دستگاه ظلم و جهل می‌شناسید. معنیش این است که بخدا توهین می‌کنید.

بعقیده‌ی شما روز قیامت ، خدا چون برای رسیدگی بحساب مردم می‌نشیند ، یکدفعه بغضب می‌آید ، نزدیک می‌شود که حکم کند آتش جهنم مانند اژدها ، همه را بکام خود کشد ، مردم بترس می‌افتند ، ملائکه‌ها لرزیدن می‌گیرند ، پیغمبرها وانفسا می‌گویند ـ در چنان هنگامی امامهای شما پیش می‌آیند و به شیعیان خود شفاعت می‌کنند. یکی را می‌گویند شیعه‌ی ماست ، دیگری را می‌گویند زوار ماست ، هر کسی را بعنوانی از خشم خدا نجات می‌دهند ، اگر در یک جا خدا ایستادگی کرد و کار بسختی کشید فاطمه‌ی زهرا چنان ناله می‌کشد که عرش و کرسی بلرزه می‌افتد ، خدا ناچار می‌شود هرچه می‌خواهند بدهد. ببینید چه توهینی بخدا کردید؟!.

این معنایش آنست که امامهای شما بمردم مهربانتر از خدا بوده‌اند. خدا خواهد خواست همه را بسوزاند و آنها شفاعت کرده نخواهند گذاشت.

من تعجب می‌کنم شما از یک طرف می‌گویید : حساب هست ، کتاب هست. از یک طرف هم می‌گویید شفاعت خواهد بود. اگر حساب و کتاب هست دیگر شفاعت چه معنی دارد؟!.

□ اوستا رجبعلی بکلی مستأصل شده ماله را بدیوار می‌کشد و زود زود می‌گوید : لا اله الا الله ، لا اله الا الله.
حاجی مهدی از حرفهای پسر خود خوشحال و بفکر فرورفته.
پس از چند دقیقه اوستا رجبعلی سر خود را بلند کرده آهی از دل کشیده به علی‌آقا می‌گوید :

... : خب آقا ، چهل سال عمر کرده بودیم امیدمان بـه شـفاعت ائمـه بـود ، آن هـم از دسـتمان گرفتی. پس تکلیف ما روسیاهان در نزد خـدا چیسـت؟. مـن بـدبخت امسـال دویسـت تومـان پـول روضه‌خوانی دادم. هر سالی چند روز به امامزاده داوود رفته گوسفند سر می‌بریدم ...

علی‌آقا : اوستا ، شما اگر حرفهای آقای کسروی را شنیده بودید این حرفها را نمی‌زدید. شما چرا روسیاه باشید؟. روسیاه آن روضه‌خوان مفتخور است که پی کسب و کار نمی‌رود و می‌آید و با حرفهای دروغ شماها را فریب می‌دهد.

اولاً این کسبی که شما دارید ، برای مردم خانه می‌سازید ، ویرانه‌ها را آباد می‌گردانیـد ، زحمـت کشیده از دسترنج خود نان می‌خورید ـ اگر درستکاری بخرج دهید ، در کار خود تقلب نکنید ، همین خودش عبادت است ، مایه‌ی خشنودی خدا خواهد بود. ثانیاً اگر می‌خواهید نیکوکاریها کنید و خدا را بیشتر خشنود گردانید ، درمیان همسایگان و خویشان خود دست بینوایـان را بگیـر ، اگـر کسـی بـه مساعدت نیاز دارد مساعدت مضایقه نکن. بمملکت خود علاقه‌مند بوده اگر کوششهایی در راه مملکت می‌کنند همراهی نشان ده. این کارها را که بکنی مرد نیکوکاری هستی و در نزد خدا روسفید خواهی بود. احتیاج به شفاعت هم نداری.

بشما چنان حالی کرده‌اند که خدا مثـل پادشـاهان خـودرأی بداخلاقسـت کـه بی‌جهـت خشـم می‌گیرد. بی‌جهت مردم را بآتش می‌کشد. از یکسو باین ترتیب شما را ترسانیده‌اند ، و از یکسو درهای امام حسن و امام حسین را پناهگاه نشانتان داده‌اند.

ولی اینها تمام بی‌معنی است. خدا بی‌جهت خشم نمی‌گیـرد ، بی‌جهـت مـردم را نمی‌سـوزاند. خـدا مـا را آفریده و این جهان را بدست ما سپرده ، و از ما چنین خواسته که بهم مهربان باشیم ، درستکاری کنـیم ، دروغ نگوییم ، کسی را نیازاریم ، دست بینوایان گیریم ، زمین را آبـاد سـازیم ، از نعمتهـای خـدا بهره‌منـد گـردیم ، خوش باشیم ـ خدا از ما اینها را خواسته است ، و ما چون بکنیم خشنود خواهد بود. بسـیار غلـط اسـت تصـور کنیم که ما نزد خدا روسیاهیم ، بسیار غلط است که بخدا بدگمان باشیم و جستجوی واسطه کنیم.

اوستا رجبعلی : باز این حرفهاتان مایه‌ی امیدواری است. ببینیم حاجی‌آقا چه می‌گوید :

این را گفته چشمش را بروی حاجی مهدی می‌دوزد.

حاجی مهدی : این حرفها راست است. من هم مثل شما تازه می‌شنوم ، ولی همه‌اش از روی عقل است و باید قبول کرد.

اوستا رجبعلی : خوب این آقای کسروی در کجاست؟.. ما هم برویم ببینیم.

علی‌آقا : آقای کسروی دیدنش احتیاج نیست. من هم تا حالا ندیده‌ام. باید کتابهایش را خواند و حرفهایش را شنید. من از کتابهای او برای شما می‌آورم.

اوستا رجبعلی : من بدبخت سواد درستی ندارم که کتابهای او را بخوانم.

علی‌آقا : پسر یا کسی را نداری که باسواد باشد؟.

اوستا رجبعلی : پسری دارم که امسال کلاس شش است ، اسمش پرویز است. آقا که می‌آمد روضه بخواند لج می‌کرد که اسم او را عوض کن. اسم امامان بگذار. اینها بهمه چیز ما کار دارند. اگر او بتواند می‌دهم بخواند.

علی‌آقا : البته که می‌تواند. این کتابها سخت نیست. اساساً مطالب تمام از روی عقل است. شما وقتی که بشنوید مثل این است که از پیش می‌دانستید ، بآسانی خواهید فهمید.

□ اوستا رجبعلی رو به حاجی مهدی گردانیده می‌گوید : خانه‌ی شما آباد ، این دو روزه اینجا مدرسه بود ما خیلی چیزها یاد گرفتیم. حاجی مهدی خشنودی نموده می‌گوید : من هم مثل شما ، من هم خیلی چیزها یاد گرفتم. جوانان این دوره به پدرانشان درس می‌دهند.

این دفترچه‌ها را بخوانید
و بدیگران هم بدهید بخوانند.

«بدرالشریعه» شعر سروده

جناب آقا از میدان دررفت

چگونه حاجی‌حسن پس از چهل سال مسلمان شد!

حاجیهای انباردار چه دینی دارند؟

حسن کتاب حافظش را می‌سوزاند

رمضان کفاش از روضه برگشته

شیخ‌قربان از نجف می‌آید

عطسه به صبر چه ربط دارد؟!

فلسفه‌ی روزه

گفت و گو ـ اوستا رجبعلی دین یاد می‌گیرد

دفترچه‌ها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad